

روش‌های برخورد امیرالمؤمنین علیه السلام با جریان تکفیری خوارج

زهراسادات هاشمی^۱

چکیده

خوارج گروهی افراطی بودند که ظاهری متعبد داشتند اما به علت جمود و جهلی که داشتند به حقیقت اسلام پایبند نبودند. ریشه‌های این جریان در همان سال‌های آغازین اسلام بود اما بروز و ظهور این جریان در واقعه صفین و پس از خدعه عمرو عاص بود. امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان حاکم وقت جامعه اسلامی، در برخورد با این جریان از روش‌های متفاوتی استفاده نمودند. اصلی‌ترین هدف امام پیشگیری از وقوع فتنه در امت پیامبر صلی الله علیه و آله و هدایت و آگاه نمودن خوارج و امت اسلام بود. به این منظور امیرالمؤمنین علیه السلام در برخورد با این جریان از روش مدارا که با ندیده گرفتن رفتار خوارج و نشان دادن رأفت تحقق بخشیده شد و روش گفتمان که با استفاده از شیوه‌های مؤثرتر واقع شدن گفتگو همراه بود، استفاده کرد و در نهایت از شیوه مقابله به مثل با این جریان استفاده نمودند.

کلیدواژگان

خوارج، امام علی علیه السلام، روش مدارا، روش گفتمان، روش مقابله به مثل.

^۱ دانش‌پژوه کارشناسی ارشد رشته تفسیر و علوم قرآن جامعه الزهراء.

مقدمه

دنیای اسلام در همه عصرها با جریان‌های افراطی مواجه بوده است. این جریانات آسیب‌های فراوانی به جامعه اسلامی زده است که اگر جلوگیری نشود، خسارات جبران‌ناپذیری بر اسلام وارد می‌کنند.

یکی از این جریان‌ها که شاید منشأ بسیاری از جریانات افراطی دیگر بوده باشد، جریان خوارج است. پیدایش گروه متعصب و کم‌فهم در همان سال‌های آغازین ظهور اسلام، آسیب جدی به جامعه اسلامی تحمیل می‌کرد. این گروه توجه فراوانی به ظواهر داشتند و در عقاید خود بسیار متعصب بودند تا آن‌جا که هر آن‌که با آن‌ها هم‌نظر نبود را تکفیر می‌کردند. ظهور این گروه در زمان حکومت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. امام علی علیه السلام به اعتراف تاریخ به خوبی توانست از پیشرفت و خسارات وارده این جریان پیشگیری نماید. امام علی علیه السلام در برخورد با این گروه از روش‌هایی استفاده کردند؛ رفتار و روش‌های امیرالمؤمنین علیه السلام با این جریان با توجه به عصمت امام علیه السلام و الگو بودن ایشان می‌تواند راهکار بسیار مناسبی برای برخورد با جریان‌های تکفیری کنونی باشد که امام علیه السلام نیز از وجود این گروه‌ها در زمان‌های آینده خبر داده بود. در این مقاله که شیوه گردآوری مطالب به صورت کتابخانه‌ای بوده است، سعی شده بیان مطالب، تاریخی-تحلیلی باشد. با جستجوهای انجام‌شده روشن شد که تمام کتب تاریخی‌ای که از سال‌های آغازین اسلام حکایت می‌کند با روایات فراوانی به گزارش رویارویی امیرالمؤمنین علیه السلام با این جریان اختصاص یافته است. اما کار منسجمی در رابطه با روش‌های برخورد امام علی علیه السلام با این جریان دیده نشده است. دست آورد این پژوهش، اصطیاد روش‌های مدارا، گفتمان و مقابله‌به‌مثل امیرالمؤمنین علیه السلام با جریان تکفیری خوارج است.

ویژگی‌های خوارج

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این گروه را در احادیث متعددی معرفی نمودند که چند حدیث به‌عنوان نمونه ذکر می‌شود.

سخن حق بر زبان می‌آوردند، اما از استخوان‌های ترقوه‌شان پایین نمی‌رود،

خوش‌گفتارند و بدکردار، دیگران را به کتاب خدا دعوت می‌کنند، اما خود ذره‌ای به آن پایبند نیستند، قرآن را تلاوت می‌کنند در حالی خود دشمن آن هستند.^۱ جوانان تندرو و خشونت‌طلبی که قرآن ورد زبانشان است آن را می‌خوانند اما از حنجره‌شان فراتر نمی‌رود.^۲

گروهی که نمازتان را در کنار نماز آنان کوچک می‌شمیرید و...^۳ اما در فهم دین آن‌چنان به خطا می‌روند که تیر از کمان.^۴

گروهی که از مردم کناره می‌گیرند و نشانه ظاهری‌شان سر تراشیدن است ایشان بدترین مردم (از بدترین مردم) هستند و نزدیک‌ترین دو گروه به حق آنان را می‌کشد.^۵

در برخی دیگر از روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز آمده است که: خوشا به حال کسی که آنان را بکشد و اینان او را بکشند.

مسلمانان را می‌کشند و مشرکان را رها می‌کنند.^۶

در برخی دیگر از روایات آمده آنان سگ‌های جهنم هستند.^۷

بارزترین نشانه خوارج حضور ذوالثدیه در بین آنان است که اکثر روایاتی که خوارج را معرفی می‌کند به این نشانه صراحت دارد.^۸ در روایات بسیاری آمده

۱. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۳۲. الخطیب، عمادالدین، البدایه و

النهایه، ج ۱، ص ۱۳۷۱. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۲۸.

۲. الخطیب، البدایه و النهایه، ج ۱، ص ۱۳۶۹. المتقی، علاءالدین، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۰۶، ح ۳۱۵۸۶ و ص ۳۱۰، ح ۳۱۵۹۶.

۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، ج ۴، ص ۵۶۵، ح ۶۹۳۲. طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۲. الخطیب، البدایه و النهایه، ج ۱، ص ۱۳۶۸. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۳۵۲.

۴. همان. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۴۹.

۵. طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۱۲۴. الخراسانی، محمد بن حبان، الاحسان فی تقریب صحیح ابن حبان، ص ۱۷۹۶، ح ۶۷۴۰. شامی، یوسف بن حاتم، الدرر النظیم فی مناقب الائمة اللہامیم، ص ۳۳۵.

۶. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۰۰، ح ۳۱۵۷۱.

۷. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۶۵.

۸. مردی از سران خوارج که بر بازویش تکه گوشتی شبیه پستان بود. الخطیب، البدایه و النهایه، ج ۱، ص ۱۳۷۵. طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۲۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۴۹.

است که علی علیه السلام با آنها می‌جنگد و در گزارش‌های تاریخی به‌صراحت آمده که علی علیه السلام با آنان جنگید.^۱ و این مرد با همان نشانی که رسول خدا صلی‌الله علیه و آله نامبرده بود در همان جنگ (نهروان) کشته شد.^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام آنان را این‌گونه توصیف می‌کند: مردمانی سبک‌مغز، سفیه و نابردبار.^۳ دنیاپرستانی^۴ که هدف شیطان واقع شده‌اند و شریرترین مردم هستند.^۵

گزارش‌های تاریخی نیز از ماهیت خطرناک این گروه پرده برمی‌دارد به‌عنوان مثال: عبیده بن هلال یشکری که یکی از سران خوارج بود. وی متهم شد که با زن آهنگری ارتباط دارد و بدون اجازه وارد خانه او می‌شود. او با همدستی یکی دیگر از خوارج و با طرح نقشه‌ای از این ورطه رسوا نجات پیدا کرد. نیروهای دیگر خوارج هم که از این داستان با خبر شدند نه با او قطع رابطه کردند و نه به دوستی آنان با او لطمه زد بلکه همچنان از او فرمان می‌بردند و اوامرش را اطاعت می‌کردند.^۶ و در جای دیگری عبیده ویژگی انواع زنان هرزه و انواع و خواص شراب را به‌طور کامل بیان می‌کند.^۷ که نشان از انحراف اخلاقی او و گرایش او به این انحرافات دارد.

خوارج برای تأیید مواضع و اقدامات خویش، تزویر و جعل حدیث می‌کردند. آمده است که یکی از شیوخ خوارج پس از توبه و بازگشت از عقیده آنان، مردم را از پذیرفتن احادیث آنان بر حذر می‌داشت و می‌گفت این احادیث، دین است،

^۱ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۴۹. الخطیب، البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۳۷۴. طبرسی، اعلام

الوری، ج ۱، ص ۳۲. متقی هندی، کنز العمال ج ۱۱ ص ۳۰۹. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۱۲۴.

^۲ بلاذری، انساب الاشراف ج ۳، ص ۱۵۰. الخطیب، البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۳۷۴. متقی هندی، کنز

العمال، ج ۱۱، ص ۳۰۹. قطب راوندی، سعیدبن هبه الله، الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۲۲۷.

^۳ ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶۵، خطبه ۳۶. طبری، تاریخ الامم والملوک،

ج ۴، ص ۶۳. (ابن اثیر) شیبانی، محمد بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۲۱. مجلسی،

بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۳۵۷، ح ۵۹۴.

^۴ نهج البلاغه، خطبه ۳۶.

^۵ همان، خطبه ۱۲۷.

^۶ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰۲.

^۷ همان، ص ۱۷۰.

پس خوب بنگرید که دیتان را از چه کسی می‌گیرید. ما هرگاه هوای چیزی می‌کردیم آن را به صورت حدیث درمی‌آوردیم.^۱

ریشه‌های تفکر خوارج از همان سال‌های آغازین ظهور اسلام بود چنانکه در تقسیم غنائم جنگ حنین شخصی که آثار سجده بر پیشانی‌اش بود نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: دیدم که با غنائم چه کردی! پیامبر اکرم ﷺ فرمود: چه دیدی؟ گفت: ندیدم که عدالت بورزی! حضرت خشمگین شد و فرمود: وای بر تو اگر من عدالت نورزم پس چه کسی عادل است؟! و... سپس او را معرفی کرد و فرمود: برای این مرد پیروانی است که «یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة»؛ از دین خارج می‌شوند بسان تیری از کمان.^۲

نام خوارج و مارقین بر این گروه از امثال این احادیث که فراوانند گرفته شده است.

این‌گونه افراد در میان مسلمین بودند تا در زمان امام علی علیه السلام آشکارا به مخالفت برخاستند. را به پذیرش حکمیت واداشتند و او را تهدید کردند که در صورت نپذیرفتن حکمیت، او را به معاویه تحویل می‌دهند و یا با او مانند عثمان رفتار خواهند کرد. این جملات نشانگر آن است که آن‌ها در قتل عثمان هم شریک بوده‌اند. وقتی حضرت به حکمیت تن داد گفتند: نباید آدمیزاد را در حکم خدا شریک نمود و پذیرش حکمیت را کفر نامیده، علی علیه السلام را تکفیر کردند و از او خواستند به کفر خود اعتراف کرده از این گناه توبه کند! اخبار تاریخی و حدیثی فراوانی بدین مطلب تصریح کرده‌اند و خوارج نیز خود بدان معترف‌اند.^۳ بعد از جنگ صفین و پس‌ازاین‌که پیروزی قطعی را از دست دادند و امام علی علیه السلام را به پذیرش حکمیت وادار کردند چون امام به کوفه بازگشت خوارج وارد شهر

۱. هاشمی خوبی، میزا حبیب الله، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۳۸. میر داماد، محمد بن محمد باقر، الرواشح السماویه فی شرح الاحادیث الامامیه، ص ۱۹۶.

۲. مفید، محمد بن محمد، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۱۴۸. الخطیب، البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۳۷۵. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۶۱.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۳۴. بلاذری، انساب الاشراف ج ۳، ص ۱۳۵.

نشدند و به راه خود ادامه دادند تا در حرورا فرود آمدند.^۱ البته آن‌ها از امیرالمؤمنین علیه السلام پیش از جریان حکمیت هم خشمگین بودند چنانچه وقتی علی علیه السلام پیش از جنگ از آنان پرسید؟ چه چیزی را از من ناخوش داشتید و شما را از من خشمگین ساخت؟ گفتند: نخستین چیزی که خشم ما را برانگیخت این بود که همراه تو در جنگ جمل جنگیدیم و چون سپاه جمل شکست خوردند تو غنائم آنان را بر ما مباح کردی و ما را از اسارت زنان و فرزندانشان بازداشتی. چگونه اموالشان را حلال دانستی ولی زنان و کودکانشان را حرام خواندی؟! علی علیه السلام پاسخ داد: اموالشان را بجای اموالی که پیش از آمدن من از بیت‌المال بصره غارت کردند حلال نمودم؛ اما زنان و کودکان با ما جنگ نکردند و آنان به موجب احکام دارالاسلام، مسلمان هستند و مرتد نشده‌اند و تا کسی کفر نورزد، نمی‌توان او را به بندگی گرفت... از این گذشته اگر زنان سپاه جمل را بر شما حلال می‌کردم، کدام‌یک از شما عایشه را سهم خود می‌کرد؟! آنان از این گفته خجالت کشیدند و شرمند شدند...^۲

شمار خوارج دوازده هزار نفر و به نقل دیگری شش هزار نفر بود.^۳ که این تعداد از گسترش سریع و روزافزون تفکر و ویژگی‌های آن‌ها حکایت می‌کند.

روش‌های برخورد امام علی علیه السلام با خوارج

امام علی علیه السلام پیروز میدان مبارزه با این جریان منحرف بود؛ که البته این پیروزی با مشقت‌های فراوان به دست آمد. امیرالمؤمنین علیه السلام برای جلوگیری از گسترش این جریان از روش‌های بسیار کارآمدی استفاده نمودند؛ که سعی شده این روش‌ها به صورت هدفمند دسته‌بندی و ارائه گردد. البته روش‌های برجسته و مهم مورد توجه بوده است؛ بنابراین در ادامه به روش مدارا، گفت‌وگو و مقابله‌به‌مثل

^۱ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۴۶. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۱۴. ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۰۲.

^۲ الخطیب، البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۳۶۳.

^۳ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۴۶. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۹. الخطیب، البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۳۶۲. قطب رواندی، الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۲۲۷.

پرداخته شده است.

روش مدارا

یکی از روش‌های امام علیه السلام در برخورد با خوارج روش مداراست که از آغازین روزهای ظهور خوارج تا آخرین لحظات عمر آنها در صحنه نبرد مورد استفاده امام بوده است.^۱

این روش به معنی نادیده گرفتن، گذشت، طرد نکردن و در کنار خود نگه داشتن تا حد امکان است. مدارای امام علیه السلام با خوارج موجب می شد تا آنها در کنار مردم بمانند و اتحاد جامعه اسلامی حفظ شود. علاوه بر آن تا زمانی که خوارج در کنار مردم بودند خواسته یا ناخواسته افکار و عقاید خود را بیان می کردند و امام علیه السلام به آنها پاسخ می داد و این خود مانع گسترش افکار آنان می شد و مردم بیشتر این گروه را می شناختند که این خود برای بصیران از مسلمین هشدار می بود که مبدا سرانجامی چون خوارج داشته باشند و برای جاهلان نیز عبرتی بود تا از رفتارهای خودسرانه بپرهیزند و به آنان که مشتاق زهد و ظواهر متدینین بودند بفهماند که ظواهر تنها، می تواند بسیار خطرناک باشد. مدارای امام علیه السلام سبب شد تا خوارج عملاً از امام علیه السلام کناره نگیرند و در کنار امام علیه السلام بسیاری از آسیب‌های آنان از جامعه اسلامی دفع شود. بسیاری از اعضای این گروه جاهلانی بودند که بدون آگاهی از عواقب این رفتار یا نادرست بودن این عقاید و صرفاً به خاطر شعارهای فریبنده خوارج به آنها پیوسته بودند و مدارای امام فرصت خوبی برای بازگشت و آگاهی آنان می شد. امام علیه السلام تا آنجا که رفتار خوارج منحصر در گفتار بود، اقدام عملی نداشت و سعی می نمود، با پند و ارشاد و گذشت آنان را به راه بیاورد؛ اما وقتی خوارج متعرض مسلمین گشتند، راه دیگری در پیش گرفت. گزارش‌های تاریخی فراوانی از این رفتار امام علیه السلام با خوارج، حکایت دارد.

یکی از شیوه‌های مدارای حضرت با خوارج ندیده گرفتن رفتار و عقایدشان و

^۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۴.

نشان دادن این موضوع که شما هم جزئی از جامعه اسلامی هستید. روزی علی علیه السلام با مردم سخن می گفت که از گوشه مسجد مردی گفت: حکم، تنها از آن خداست! دیگری هم برخاست و همان سخن را گفت. سپس گروهی به همان شیوه به اعتراض برخاستند. علی علیه السلام گفت: الله اکبر! این گفتاری است حق که با آن، باطلی پی گرفته می شود. آگاه باشید که تا با مایید، سه چیز از آن شما خواهد بود، شما را از آمدن به مساجد خدا برای برپاداشتن یاد او باز نمی داریم و تا با مایید، شما را از غنائم بی بهره نمی گذاریم و تا جنگ را آغاز نکنید با شما نمی جنگیم، سپس به ادامه گفتار خویش از آن خطبه پرداخت.^۱ امام علیه السلام علاوه بر این که برداشت نادرست آن ها را از این آیه به همگان گوشزد می کرد به آن ها می فهماند که؛ مخالفت رأی شما با ما موجب تکفیرتان نمی شود و ما شما را جزئی از خود می دانیم و انسان طبعاً نسبت به خودی ها دلسوزی و خیرخواهی دارد. بنابراین سخنان و رفتار من با شما همراه با مصلحت و خیرخواهی است، پس هرگاه که خواستید از رأی خود بازگردید چراکه شما هنوز از ما جدا نشده اید. امام علیه السلام در واقع با این رفتار و پاسخ این گونه به این آیه شریفه عمل نمود: و لاتستوی الحسنه ولا السيئه اذفع بالتي هي أحسن؛ هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را به نیکی دفع کن.^۲

امام علی علیه السلام حتی پس از اینکه آن ها مسیر خود را از امام علیه السلام جدا کردند به آن ها نامه نوشت و همانند بقیه مردم آن ها را دعوت به جنگ با معاویه کرد، خوارج پس از جریان حکمیت دم از ندامت می زدند و این فرصت خوبی بود تا آنان به مردم بپیوندند و این غائله خاتمه یابد؛ و البته این نامه و پاسخ آن ها به امام علیه السلام سبب روشن شدن هر چه بیشتر انحراف افکار آن ها برای مردم شد، چراکه آن ها از نجات یافتن با معاویه اظهار ندامت می کردند و امیرالمؤمنین علیه السلام با این نامه راه جبران را پیش روی آن ها نهاد تا مگر با شرکت در نبردی دوباره با معاویه خشمشان فروکش کرده از مواضع خود دست بردارند. امام علیه السلام به آن ها

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۵۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۳۳. ابن اثیر، الکامل

فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۱۳. الخطیب، البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۳۶۳.

۲. (فصلت: ۳۴) با ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.

چنین نوشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان. از بنده خدا علی امیرالمؤمنین به زید بن حصین و عبدالله بن وهب و همراهان آن دو؛ اما بعد: پس این دو مرد که به داوری آنان رضایت داده بودیم، با کتاب خدا مخالفت ورزیدند و بی‌هیچ هدایتی از سوی خداوند، از خواهش‌های نفسشان پیروی کردند، به سنت عمل نکردند و حکم قرآن را جاری نساختند. پس خدا و پیامبرش و مؤمنان از آن دو بیزارند. هرگاه این نامه من به شما رسید، (به‌سوی من) روی آورید که ما به‌سوی دشمن خود و شما در حرکتیم و بر همان شیوه‌ایم که از نخست بودیم والسلام.

خوارج در پاسخ نوشتند: اما بعد؛ همانا تو نه برای پروردگارت که برای نفس خویش، خشم گرفته‌ای. پس اگر بر کافر بودن خود گواهی می‌دهی و به توبه روی آوری، در کار خود و تو می‌اندیشیم، و گرنه، همگی با تو خواهیم جنگید که همانا خداوند، خیانت‌پیشگان را دوست ندارد!

چون علی علیه السلام نامه ایشان را خواند، از آنان ناامید شد و تصمیم گرفت که آنان را رها کند و جماعت را به‌سوی شامیان حرکت دهد.^۱ باوجود سرپیچی آن‌ها از فرمان امام علیه السلام باز هم امام با آن‌ها مدارا کرده و آن‌ها را مؤاخذه نکرد. توریه؛ مدارای امام علیه السلام با خوارج به‌اندازه‌ای گسترده بود که برای دفع فتنه آن‌ها از توریه هم استفاده نمود؛

علی علیه السلام به مرکز تجمع خوارج و نزد رئیس آنان رفت خوارج آن‌ها از امام علیه السلام خواستند توبه کند و ایشان فرمود: انا استغفرالله من کل ذنب، آنان که ۶ هزار نفر بودند با علی علیه السلام به کوفه بازگشتند و هنگامی که در شهر مستقر شدند، شایعه کردند که علی علیه السلام از حکمیت برگشت. آنان می‌گفتند علی علیه السلام منتظر برداشت محصول و جمع‌آوری اموال بود. آنگاه همراه آنان عازم شام خواهد شد؛ اما اشعث در این باره از امام علیه السلام صراحتاً سؤال کرد و حضرت این سخنان را تکذیب کرد و به‌این ترتیب خوارج از کوفه بیرون رفتند و علیه امام علیه السلام موضع

^۱ طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۰. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۴۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۱۶. الخطیب، البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۳۶۶. دینوری، احمد بن داود، الاخبار الطوال، ص ۲۵۲.

گرفتند.^۱

این روایت بیانگر آن است که؛ امام علیه السلام برای دفع فتنه از توریه استفاده کرد، بدون اینکه چیزی برخلاف عقیده‌اش بیان کند یا از اصول خویش کوتاه بیاید؛ اما اشعث شیوه زشت و ناجوانمردانه‌ای به کار بست و علی علیه السلام را به بیان صریح مطالبی وادار کرد که پیش از آن مجبور نبود آن را به‌صراحت بیان کند.^۲

رد تقاضای جنگ؛ امام علیه السلام تا مدتی که مدارای با خوارج را کارساز می‌دانست از هرگونه برخورد شدید پرهیز می‌کرد، در این مدت یارانش را از جنگ با خوارج منصرف کرد.

علی علیه السلام در خطابه‌ای میان کوفیان فرمود: اما بعد؛ مرا خبر رسیده که گفته‌اید: ای کاش امیرالمؤمنین ما را به‌سوی این خوارج می‌برد که بر ما شوریده‌اند تا نخست با آنان بجنگیم، اما آن گروه دیگر برای امیرمؤمنان خطرناک‌ترند. روان شوید به‌سوی گروهی که با شما می‌جنگند تا در زمین سرکشانه حکمرانی کنند و مؤمنان آنان را صاحب‌اختیار خویش سازند و ایشان، بندگان خدا را به بندگی گیرند؛ و از یاد خوارج درگذرید. پس مردم صدا زدند: ای امیرمؤمنان ما را به هر سوی که خواهی روان کن.^۳

نیکی در پاسخ بدی؛ این شیوه رفتاری جذب‌کننده است.

امام علی علیه السلام زیاد بن نضر را فرستاد و فرمود ببین در میان خوارج به کدام‌یک از آن‌ها بیشتر توجه می‌شود و رئیس آن‌ها کیست او بازگشت و به حضرت عرض کرد بیشتر آن‌ها اطراف یزید بن قیس هستند حضرت در میان خوارج به خیمه یزید بن قیس رفت و در آن‌جا دو رکعت نماز گزارد و امارت اصفهان و ری را به او سپرد و سپس بیرون آمد و به سراغ دیگر خوارج رفت.^۴ از آن‌جا که امام علیه السلام به‌خوبی افراد را می‌شناخت و می‌دانست که هر یک از آن‌ها

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۳۵۴. عاملی، سید جعفر مرتضی، امام علی و خوارج، ص ۱۳۸ به

نقل از شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۲۷۹.

۲. عاملی، امام علی و خوارج، ص ۱۳۹.

۳. طبری، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۲.

۴. همان، ص ۱۳.

چگونه به راه حق بازمی‌گردند؛ امام (علیه السلام) با این رفتار در واقع اشتباه او را ندیده گرفت و علاوه بر نادیده گرفتن با اعتماد به او، راه برگشتش را فراهم کرد. یزید بن قیس که از اصحاب امام (علیه السلام) بود^۱ در جنگ صفین و جمل در کنار امام بود او با این رفتار امام به خود آمد و در جنگ نهروان در کنار امام (علیه السلام) بود و با خوارج احتجاج کرد.^۲ و همان‌طور شد که این آیه شریفه از قرآن می‌فرماید: نیکی و بدی یکسان نیستند، بدی را با نیکی پاسخ بده که همان کسی که با تو دشمنی داشت دوست گرم و صمیمی تو می‌شود.^۳

صبر؛ امام (علیه السلام) برای مدارای هر چه بیشتر با خوارج در برابر بی‌ادبی‌های آنان صبر می‌کرد.

گزارش‌های صبر و حلم امام (علیه السلام) در مقابل خوارج از دید تاریخ‌نگاران مخفی نمانده است؛ امام صادق (علیه السلام)؛ علی (علیه السلام) در حال گزاردن نماز صبح بود. این کواء (یکی از سران خوارج) که پشت سر او بود، این آیه را قرائت کرد: و لقد اوحی الیک و الی الذین من قبلک لئن اشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین. همانا به تو و آنان که پیش از تو بودند، وحی شد که اگر شرک‌ورزی، اعمالت تباه خواهد شد و از جمله زیانکاران خواهی بود.^۴ علی (علیه السلام) به احترام قرآن، سکوت ورزید تا وی از قرائت آیه فراغت یافت. سپس به قرائت نماز ادامه داد. دیگر بار ابن کواء همان آیه را خواند و علی (علیه السلام) نیز سکوت ورزید و پس از آن، به قرائت نماز ادامه داد. پس ابن کواء بار دیگر این آیه را خواند. علی (علیه السلام) سکوت کرد و آن‌گاه گفت: فاصبر ان وعد الله حق ولا یستخفنک الذین لایوقنون؛ اکنون که چنین است صبر پیشه کن که وعده خدا حق است و هرگز کسانی که ایمان ندارند تو را خشمگین نسازند.^۵ سپس قرائت سوره را اتمام بخشید و رکوع

^۱ طوسی، محمد بن الحسن، رجال، ص ۸۶.

^۲ احمدی میانجی، علی، مکاتیب الائمة، ج ۱، ص ۵۳۵ تا ۵۳۷.

^۳ (فصلت: ۳۴).

^۴ (زمر: ۶۵). با ترجمه آیت‌الله مکارم شیرازی.

^۵ (روم: ۶۰). همان.

گزارد.^۱ آیه‌ای که امام به‌عنوان پاسخ با ابن کواء انتخاب کرد نهایت مدارای ایشان را می‌رساند. امام علیه السلام نه تنها خود صبر می‌نماید بلکه با تلاوت این آیه ابن کواء را نیز سفارش به صبر می‌کند و به او می‌فهماند که اختلاف نظرها دلیل بر بی‌ادبی و تندروی نمی‌شود. امام علیه السلام با مدارای خود فرصت ابراز سخن به خوارج می‌داد و پس از این که به‌دقت به سخنان آن‌ها گوش فرا می‌داد پاسخ آن‌ها را می‌داد.

مردی خدمت امام علیه السلام رسید و گفت: یا امیرالمؤمنین! فلانی تو را ناسزا می‌گوید. حضرت فرمود: همان‌گونه که او مرا ناسزا گفت، تو نیز او را ناسزا بگو. گفت: او تو را تهدید می‌کند. فرمود: کسی که مرا نکشته، نمی‌کشم. آنگاه فرمود: آنان سه حق بر گردن ما دارند: هرگاه بخواهند در مساجد یاد خدا کنند، آنان را از ورود به آنجا منع نکنیم؛ تا زمانی که دست آنان در دست ماست، سهم آنان را از فیء بپردازیم؛ و با آنان نجنگیم تا این که آنان با ما بجنگند.^۲ امام علیه السلام با مدارای خود عملاً امت اسلامی را به آرامش و بردباری دعوت می‌کرد. روشی که اگر همه به آن عمل می‌کردند، خیلی از تفرقه‌ها و آسیب‌ها به جامعه اسلامی وارد نمی‌شد. خوارج که در عقاید خود بسیار متعصب بودند و بر اشتباهات خود پافشاری زیادی داشتند، اگر امام با آن‌ها مدارا نمی‌کرد، جامعه اسلامی متشنج می‌شد و این فرصت مناسبی برای بد خواهان منافقی همچون معاویه بود. مدارای امام علیه السلام با خوارج فرصتی برای بازگشت افراد زیادی از آن‌ها بود که اگر مخالفت آن‌ها در همان ابتدا سرکوب می‌شد، این سرکوبی حتماً به جنگ می‌انجامید و در این جنگ تعداد کسان زیادی که امید هدایتشان می‌رفت، کشته می‌شدند و هیئات که امیرالمؤمنین علیه السلام این چنین رفتاری داشته باشد.

امان دادن؛ از آخرین کارهای حضرت برای پیوند دادن خوارج با مسلمین و فرصت دادن به آن‌ها جهت بازگشت مدارای با خوارج در میدان نبرد و امان دادن به آن‌ها در ساعتی قبل از جنگ بود.

پرچم امان علاوه بر نشان دادن رأفت، می‌توانست حکایت از جنگ سختی که

^۱ طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۳۶. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲،

ص ۳۱۱. ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، ج ۲، ص ۷۳۸.

^۲ متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۰۰، ح ۳۱۵۶۹.

در پیش روست، داشته باشد. این روش تأثیر فراوانی بر روی عده‌ای از خوارج گذاشت و منجر به بازگشت آنان شد. علی علیه السلام پرچم امان را به دست ابویوب انصاری داد که همه او را به‌عنوان صحابی پیامبر و کسی که چند روز پذیرای رسول‌الله بوده می‌شناختند. ابویوب آنان را ندا داد: هر یک از شما که دست به قتل نزده و متعرض کسی نشده باشد و زیر این پرچم آید، در امان است و هر که از شما به کوفه و یا مدائن روان شود و از این جماعت جدا گردد، نیز در امان است. پس از آن که به قاتلان برادرانمان از میان شما دست‌یابیم، ما را نیازی به ریختن خون شما نیست.

فروه بن نوفل اشجعی گفت: به خدا سوگند، نمی‌دانم چرا با علی می‌جنگیم! جز این نمی‌اندیشم که بازگردم تا در جنگ با او یا دنباله‌روی از وی، بصیرت یابم. سپس با پانصد سوار برگشت. جماعتی دیگر هم بیرون آمده، پراکنده شدند و به کوفه و مدائن رفتند. تعداد کمی (دو هزار و هشتصد یا چهار هزار نفر)^۱ ماندند.

روش گفتمان

یکی از مهم‌ترین روش‌های برخورد امام علیه السلام با خوارج روش گفتمان بود، این روش به شیوه‌های مختلفی مورد استفاده قرار گرفته است. در این روش امام علیه السلام با آن‌ها به سخن می‌پرداخت. به سؤالاتشان پاسخ می‌داد و از عوامل مؤثری هم‌چون استفاده از اشخاص سرشناس، استدلال به قرآن و سنت، سخن بر اساس انواع مخاطب، معرفی خود و معرفی صفاتی که منشأ خروج خوارج شد، بهره برده است. با این روش امام علیه السلام سعی می‌نمود، حقیقت را برای آن‌ها روشن نماید. این روش از اصلی‌ترین روش‌ها بود و همراه روش‌های دیگر نیز استفاده می‌شد. این روش از ابتدای مخالفت خوارج با امام علیه السلام تا آخرین لحظات قبل از نبرد مورد استفاده بود. این روش به‌اندازه‌ای مؤثر بود که در مرحله اول که خوارج به

^۱. طبری، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۴۶. بلاذری، انساب الاشراف ج ۷، ص ۱۴۶. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ ج ۳، ص ۲۲۱. دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۶.

حروراء رفتند امام علیه السلام توانست با سخنان خود آن‌ها را به شهر بازگرداند.^۱ امام علیه السلام برای مؤثرتر واقع شدن گفتمان از شیوه‌های مختلفی استفاده نمود. استفاده از اشخاص سرشناس یکی از راه‌های مؤثر واقع شدن گفتگو بود. امیرالمؤمنین علیه السلام برای مذاکره با خوارج به سراغ رئیس آنان رفت^۲، چون او را بیش از همه قبول داشتند. با اقناع رهبر آن‌ها هیچ‌گونه عذر و بهانه‌ای برای شک و تردید و اختلاف انگیزی نمی‌ماند، چون خوارج کسی را در تشخیص مصلحت جمع و شناخت واقعیت امور که از رئیس بزرگشان آگاه‌تر باشد، قبول نداشتند. همچنان که فرد دیگری باقی نمی‌ماند تا با طرح کردن شبهات و دمیدن روح امید به پیروزی مردم را دور خود جمع کند، یا آنان را به پیروزی هرچند در آینده دور امیدوار کند، تا مشکلات را به‌جان‌ودل بخرند.^۳

یکی دیگر از شیوه‌های گفتمان حضرت علی علیه السلام با خوارج، فرستادن اشخاص وجیه و سرشناس برای هدایت و راهنمایی آن‌ها بود تا شاید شخصیت آنان خوارج را به فکر وادارد و آن‌ها را متوجه اشتباه خود نماید. می‌تواند علت استفاده از این روش - با توجه باینکه خود امام علیه السلام در تفسیر قرآن و فصاحت و بلاغت سرآمد بود و نظیری نداشت و می‌توانست خودش برای گفتگو برود - این باشد که آن‌ها بینند در سپاه امام علی علیه السلام و هم‌نظر با ایشان چه انسان‌های بزرگ و والایی هستند. از سویی آن عده از افراد که به علت عناد و لجاج و خشم بر امام علیه السلام نمی‌خواهند سخن ایشان را به‌عنوان حق بپذیرند، این فرصت به آن‌ها داده شود که حق را از زبان شخص دیگری که چهره خوش سابقه و سرشناسی در اسلام دارد، بشنوند.

برای این منظور ابن عباس را (که در بحث و گفتگو مهارت زیادی داشت) به‌سوی آن‌ها فرستاد تا با آن‌ها به بحث و گفتگو پردازد و اشکالاتشان را پاسخ گوید. پس از او بزرگانی همچون صعصعه بن صوحان و ابویوب انصاری را

۱. طبری، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۳. الخطیب، البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۳۶۲.

۲. طبری، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۳. دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۴.

۳. عاملی، امام علی و خوارج، ص ۱۳۹.

برای نصیحت آنان فرستاد.^۱

ابن عباس که هم صحابی رسول خدا بود و هم از یاران مخلص امیرالمؤمنین، بسیار عالم و بافهم بود، فصیح و بلیغ سخن می‌گفت و از شهرت در تفسیر قرآن برخوردار بود. چنانچه امیرالمؤمنین او را به‌عنوان حکم انتخاب کرده بود و احتجاجات او با خوارج مشهور است.^۲ فرستادن ایشان که مفسر قرآن بود، برای مذاکره با خوارجی که از قاریان قرآن بودند، می‌توانست آن‌ها را در پذیرش حق انعطاف‌پذیر قرار دهد. البته سخنان کسی که از روش‌های سخن‌پردازی به‌خوبی آگاه است حتماً سنجیده و با رعایت جوانب خواهد بود و این‌ها زمینه پذیرش را فراهم می‌کند. سخنان ابن عباس چنان در خوارج تأثیرگذار بود، که ایشان موفق شد عده زیادی از خوارج را از مواضع افراطی‌شان منصرف کند. چنانچه در گزارش‌های تاریخی این تعداد دو هزار نفر^۳ و حتی بیشتر هم آمده است.

صعصعه بن صوحان از یاران وفادار امام بود، که از فصاحت و بلاغت خوبی برخوردار بود و از خطباء عرب محسوب می‌شد.^۴

ابویوب انصاری از صحابی رسول خدا بود و از صحابی امیرالمؤمنین به‌شمار می‌آمد. وی چهره خوش سابقه‌ای در اسلام داشت و همه میهمان بودن پیامبر در منزل او را در مدتی که تازه وارد مدینه شده بود، را به‌خاطر داشتند.^۵

مناظره‌ها و احتجاج‌ها و خطبه‌های حضرت و یاران او در حفظ جان هزاران تن از خوارج تأثیر داشت.^۶

استفاده از قرآن یکی از راه‌هایی بود که در هدایت آن دست از خوارج که از روی جهل به مخالفت پرداخته بودند، بسیار مؤثر بود.

امام با این‌گونه استدلال‌ات تبحر و تسلط خود بر قرآن را به آن‌ها نشان می‌داد

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۷ و ۱۲۹.

۲. قمی، شیخ عباس، منتهی الامال، ج ۱، ص ۳۸۵.

۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۳۵.

۴. میانجی، مکاتیب الائمة، ج ۱، ص ۱۴۲.

۵. قمی، منتهی الامال، ج ۱، ص ۲۳۱.

۶. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۳ و ۱۳۵. الخطیب، البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۳۶۳.

تا به آن‌ها بفهماند که چه کسی را تکفیر می‌کنند. خوارج به تلاوت قرآن شهره بودند. ایشان وقتی استدلال امام علیه السلام با قرآن را می‌دیدند، موجب می‌شد تا در تکفیر دیگران کمی جانب احتیاط بگیرند. چراکه می‌دیدند آن‌ها هم به قرآن معتقدند و منطق کارهایشان را بر اساس قرآن قرار می‌دهند. وقتی اخبار خوارج به امام رسید، بدون اینکه بر آن‌ها خشم بگیرد، همه را جمع کرد و قرآن را گرفت و فرمود: ای قرآن برای مردم سخن بگو! مردم صدا زدند ای امیر مؤمنان چه از او می‌خواهی؟! او رنگی است بر روی کاغذ و ما سخن می‌گوییم. از آن‌چه بر روی آن نوشته شده، مرادت چیست؟^۱ امام علیه السلام فرمود: خداوند هم بندگان را حکم قرار داده است آنجا که در قتل صید می‌فرماید: یحکم به ذوا عدل منکم؛ دو نفر عادل از شما به آن حکم کنند و در آن‌جا که برای اصلاح بین زوجین می‌فرماید: فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهلها؛^۲ یک داور از خانواده مرد و دآوری از خانواده زن انتخاب کنید.^۳

سنت پیامبر صلی الله علیه و آله محوری: شیوه دیگر امام علیه السلام در گفتمان با خوارج استفاده از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

امام علیه السلام بارها از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در گفتمان با خوارج استفاده کرده بود. با این روش امام علیه السلام به آن‌ها می‌فهماند که؛ پیامبری که از پیروی او دم می‌زنید این‌گونه بود و این رفتار شما مخالف سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است. سنت پیامبر صلی الله علیه و آله که مورد قبول طرفین بود، دستاویز خوبی بود تا آنان را به راه بیاورد. چراکه توجه دادن به مواردی که طرفین قبول دارند، باعث می‌شود که بدون غلبه احساسات عاقلانه‌تر گوش فرا دهد؛ بیان موارد اختلافی نزاع را بیشتر کرده و موجب می‌شود در مقابل گوینده موضع دفاعی بگیرد. بنابراین مخالفت زیاد شده و احتمال پذیرش کم یا در مواردی از بین می‌رود. علاوه بر این که بیان اشتراکات گوشزد می‌کند که ما مثل همیم و می‌شود اختلافات را کنار گذاشت. البته خود امام علیه السلام بارها در

۱. الخطیب، البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۳۶۲.

۲. (مائد: ۹۵).

۳. (نساء: ۳۵).

۴. همان. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۶۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۷۵.

استدلال به خوارج از قرآن استفاده می‌کند اما؛ از آن‌جا که خوارج از قرآن برداشت‌های نادرست متعددی داشتند از این روش نیز بهره می‌برد که اگر با استدلال به قرآن اقناع نشدند با شنیدن سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به راه بیایند؛

اگر حتماً چنین می‌پندارید که من خطا کرده و گمراه شده‌ام، پس چرا به گمراهی من همه امت محمد را گمراه می‌شمارید و آن‌ها را با خطای من مورد مؤاخذه قرار می‌دهید؟ و به گناه من تکفیرشان می‌کنید!... درحالی که شما می‌دانید پیامبر (صلی الله علیه و آله) زناکاری را که همسر داشت سنگسار کرد، سپس بر او نماز گزارد و میراثش را به خانواده‌اش سپرد، قاتل را کشت و میراثش را به خانواده‌اش سپرد، دست دزد را برید و زناکاری را که همسر نداشت تازیانه زد و سهم آنان را از غنائم می‌داد تا با زنان مسلمان ازدواج کنند، پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن‌ها برای گناهشان کیفر می‌داد و حدود الهی را بر آنان جاری می‌ساخت، اما سهم اسلامی آن‌ها را از بین نمی‌برد و نام آن‌ها را از دفتر مسلمین خارج نمی‌ساخت. شما بدترین مردم و آلت دست شیطان و علل گمراهی این‌وآن هستید.^۱

سفارش امیرالمؤمنین (علیه السلام) در استفاده از سنت به ابن عباس در رابطه با گفتگو با خوارج مشهور است.

از آن‌جا که خوارج قاریان قرآن بودند و کتاب خدا را به دلخواه خویش تفسیر می‌کردند، وقتی امام علی (علیه السلام)، ابن عباس را به سوی خوارج فرستاد به او سفارش کرد: با آنان با قرآن درنیاویز که قرآن (معانی مختلف را) در بردارد. وجه‌های گوناگون) را تاب می‌آورد؛ تو می‌گویی و آنان هم می‌گویند (و هر دو به قرآن استدلال می‌کنید، بی‌آنکه سود دهد) لیکن با آنان به سنت استدلال کن که ایشان از آن گریزی ندارند.^۲

۴۵

تکیه بر بدیهیات عقلی: در مواقع زیادی امام (علیه السلام) اشتباه بودن تفکر خوارج را با استفاده از بدیهیات عقلی بیان می‌کرد؛
وقتی امام (علیه السلام) شنید که مرد خارجی می‌گفت: لا حکم الا لله. فرمود: این واژه

^۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

^۲. نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۱۹، نامه ۷۷. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۴۵، ح ۵۶.

حقی است که از آن باطلی اراده می‌شود.^۱ آری درست است، فرمانی جز فرمان خدا نیست، ولی این‌ها می‌گویند زمامداری جز برای خدا نیست. درحالی‌که مردم به زمامداری نیک یا بد، نیازمندند تا مؤمنان در سایه حکومت، به کار خود مشغول و کافران هم بهره‌مند شوند و مردم در استقرار حکومت، زندگی کنند. به‌وسیله حکومت بیت‌المال جمع‌آوری می‌گردد و به کمک آن با دشمنان می‌توان مبارزه کرد. جاده‌ها امن و امان و حق ضعیفان از نیرومندان گرفته می‌شود، نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران در امان می‌باشند.^۲ امام علیه السلام با این سخنان، نادرست بودن استفاده خوارج از این آیات را به آن‌ها گوشزد می‌کرد تا هم آن‌ها متوجه برداشت اشتباه خود شوند و هم شنوندگان به اشتباه آنان دچار نشوند. تکلم مخاطب شناس: امام علیه السلام سعی می‌کرد با هر گروه از آنان به زبان خودشان سخن بگوید؛

لذا وقتی به اردوگاه خوارج رفت پرسید: آیا همه شما با ما در صفین همراه بودید؟ گفتند: برخی همراه بوده‌ایم و برخی نه. فرمود: پس دو گروه شوید؛ آنان که در صفین حضور داشتند در گروهی و آنان که حضور نداشتند در گروه دیگر تا من با هر یک از این دو به زبان خود سخن گویم.^۳

پرسش و پاسخ: گفتگوی امام با خوارج گاهی به روش پرسش و پاسخ بود. پاسخ دادن امام علیه السلام به سؤالات خوارج باعث می‌شد تا آن‌ها تک‌تک شبهات خود را بیان کنند. بنابراین امام علیه السلام از هر فرصتی برای این کار استفاده می‌کرد؛ چراکه یکی از اصلی‌ترین و مؤثرترین راه‌ها برای هدایت آن‌ها اصلاح افکار و عقاید اشتباه آنان بود. به این منظور امام علیه السلام با بردباری بارها از آن‌ها علت خروجشان را سؤال کرد و به تک‌تک آن‌ها پاسخ داد؛ پس از این‌که امام علیه السلام با آن‌ها صحبت کرد و گذشته رفتاری‌شان در جنگ صفین و جریان حکمیت را به آن‌ها گوشزد کرد، آنان سؤالات خود را پرسیدند. ایشان گفتند: به ما خبر ده آیا

^۱ طبری، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۷. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۶. ابن اثیر، الکامل فی

التاریخ، ج ۳، ص ۲۱۲. الخطیب، البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۳۶۳.

^۲ نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

^۳ نهج البلاغه، خطبه ۱۲۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۳۶۸، ح ۶۰۰.

داور کردن مردان درباره جان انسان‌ها را عادلانه میدانی؟ فرمود: ما مردان را داور نکردیم بلکه قرآن را به داوری برگزیدیم و این قرآن تنها خطی است نگاشته شده میان دو جلد، سخن نمی‌گوید، بلکه مردان‌اند که از زبان آن سخن می‌گویند. پرسیدند: چرا میان خود و ایشان (در جریان حکمیت) مهلت قراردادی؟ فرمود: تا نادان آگاه شود و عالم ثابت‌قدم شود؛ امید که خدای در این مدت آرامش، این امت را اصلاح سازد. به شهر خود برگردید خداوند رحمتان کند. پس همه بازگشتند.^۱ چنان‌چه از این روایت پیداست پاسخ گرفتن آنان موجب برطرف شدن اختلافاتشان با امام (ع) شد.

این‌گونه موارد در برخوردهای امام (ع) با خوارج کم نیستند. بی‌تردید این روش چنان قوی و آشکار بود که از حافظه هیچ‌یک از مورخانی که روایت خروج مارقین را آورده‌اند پنهان نماند.^۲

معرفی؛ امام (ع) برای این‌که خوارج متوجه باشند که رودرروی چه کسی ایستاده‌اند و عاقبت کار خویش را بدانند خود را برای آن‌ها معرفی کرد؛

شناخت کسی که با انسان سخن می‌گوید در پذیرش و عدم پذیرش سخن بسیار مؤثر است. از آن‌جاکه کسی نبود که فضائل امیرالمؤمنین بر او پوشیده و مخفی باشد، می‌تواند معرفی امام (ع) بیدارکننده از غفلت و هشداردهنده باشد؛ و این معرفی‌ها می‌توانست اتمام حجت باشد. اصبع بن نباته گوید: امیرالمؤمنین (ع) در بعضی از خطبه‌های خود فرمود: ای مردم کلام مرا گوش کنید و نیک بیندیشید که جدایی نزدیک است. من امام بر خلق، وصی بهترین مردم، همسر سیده زنان و پدر عترت پاک و امامان هادی هستم. من برادر رسول خدا، وصی و وزیر، هم‌نشین، برگزیده، حبیب و خلیل او هستم. من امیرمومنان، رهبر پیشانی سفیدان و سرور جانشینان هستم. جنگ با من جنگ با خدا، دوستی با من دوستی با خدا، طاعت من طاعت خدا، ولایت من ولایت خدا، شیعه من اولیای خدا و انصار من انصار خدا هستند. سوگند به آن‌کسی که مرا از عدم آفرید، کسانی که از اصحاب محمد حدیث آن حضرت را حفظ کرده‌اند، می‌دانند که ناکثین و قاسطین و

^۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۴۸.

^۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۰۴.

مارقین بر زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله لعن شده‌اند و هر کس که افترا بزند، زیان کرده است.^۱

در روز نهروان نیز برای اتمام حجت در ابتدای سخنانش خود را چنین معرفی کرد؛ ما خاندان نبوت و جایگاه رسالت و محل آمدوشد ملائکه و عنصر رحمت و معدن دانش و حکمت هستیم. ما افق تابناک حجازیم و کندروها به ما می‌پیوندند و تندروها توبه‌کار به سوی ما بازمی‌گردند.^۲

امام علیه السلام در گفتگوهای خود با خوارج، آن‌ها را به خودشان معرفی می‌کرد؛ گاهی شخص چنان خود را پاک و مبرا می‌پندارد که گمان نمی‌کند، تمام رفتارها و هدف‌گیری و موضع‌گیری‌هایش اشتباه باشد. در این مواقع شناساندن زوایای مخفی می‌تواند کمک فراوانی به جلوگیری از اشتباهات باشد. از آن‌جاکه خوارج قاریان قرآن و اهل عبادات ظاهری بودند، ادعا داشتند که این کارها برای تقرب به خداست! اما امام از علت خروج آن‌ها پرده برمی‌دارد؛ گویا آن‌ها خود را فریب داده بودند. اینکه آن‌ها خود را بشناسند و از آن شخصیت خیالی خویش متوجه واقعیت شوند و به خود آیند کمک شایانی به پذیرش حق می‌نمود. امام علیه السلام با این روش نیز سعی در بیداری آن‌ها داشت، برای همین بارها در سخنان خود با خوارج منشأ نفسانی خروج آن‌ها را بیان می‌کرد. بیان صفات درونی آن‌ها علاوه بر اینکه می‌توانست خود خوارج را بیدار کند، برای هرکسی که با خوارج روبرو می‌شد و البته برای تمام تاریخ بیدارکننده بود. خوارج در پشت این چهرهای متعبد، خودخواهانی دنیاپرست بیش نیستند که از ظاهرشان نه آخرت بلکه رسیدن به دنیا را دنبال می‌کنند و از جنگ با امام علیه السلام نه رضایت خداوند بلکه رسیدن به هوای نفس خود را می‌خواهند.

لذا می‌فرمایند: ای مردم! لجاجت و خودبینی بر شما چیره شد و از هوای نفسستان پیروی کردید و شیطان با تزیین معاصی شما را به هوس انداخت.^۳

^۱ مجلسی، محمد تقی ابن مقصود علی، روضه المتقین، ج ۱۳ ص ۲۷۵. ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرایع، ج ۱، ص ۳۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۳۳۶.

^۲ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۸۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۵۵.

^۳ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۶۳. بلاذری، انساب الاشراف ج ۳، ص ۱۴۵. الخطیب، البدایه

نفس‌های اماره شما جدایی مرا از حکمیت برایتان زیبا جلوه داد. شما حکمیت را آغاز کردید و خواهان داوری شدید درحالی که من از آن کراهت داشتم. به شما گفتم که این مردم قرآن‌ها را از روی نیرنگ بالبرده‌اند، اما با من مخالف کردید و چون سرکشان و نامردمان با من دشمنی ورزیدید...^۱

امام در واپسین لحظات روبرویی با خوارج نیز آنان را آگاه می‌کند که این نبرد شما به خاطر خداوند نیست؛ هنگامی که دو لشکر در نهروان برابر یکدیگر صف کشیدند، امام بین دو سپاه ایستاد و فرمود: ای گروهی که خو گرفتن به جدل و گمراهی شما را به این کشانده و به وسیله آن از حق جدا شده‌اید، من به شما اندرز و بیم می‌دهم که در گمراهی خود پافشاری نکنید و بدون هیچ دلیل و برهانی از سوی خداوند، کشته نشوید. مگر من شما را از حکمیت نهی نکردم و زان بر حذر نداشتم؟ مگر من به شما نگفتم که طرح موضوع حکمیت از سوی آنان مکر و فریب است؟ اما شما با من مخالفت کرده و از درایت و دوراندیشی فاصله گرفتید. مرا عصیان کردید تا این که مجبور شدم، حکم تعیین کنم؛ اما با دو داور شرط کردم و از آنان پیمان گرفتم و آنان را فرمان دادم که باید آنچه قرآن زنده کرده است، زنده کنند. آنچه قرآن از میان برداشته، از میان بردارند. آنان با فرمان من مخالفت کرده و به هوای نفس خویش عمل کردند. ما بر همان حال نخست هستیم، پس به کجا می‌روید و شما را به کجا می‌برند؟ دنیا و دنیاپرستی شما را در این پرتگاه (بدبختی) پرتاب کرده و افکار نادرستان شما را گرفتار این دام خطرناک کرده است. من به شما بیم می‌دهم که فردا اجسادتان در کنار این نهر خواهد افتاد، درحالی که نه دلیلی از طرف پروردگار خود دارید و نه بیانی روشن.^۲

۴۹

خوارج با توجه به صفاتی که داشتند در غفلت عجیبی به سر می‌بردند، آن‌ها گمان می‌کردند که مشتاق مرگ و لقاء پروردگار هستند اما در واقع همان‌طور که

والنهایه، ج ۱، ص ۱۳۶۷. دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۳.

^۱ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۶۳. دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۳.

^۲ نهج البلاغه، خطبه ۳۶. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۶۳. دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۳. طبری، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۳.

امام آن‌ها را معرفی کرد به دنبال دنیا بودند. امام واقعیت مرگ و سختی‌های آن را با عباراتی به آن‌ها گوشزد می‌کرد؛ می‌بینم شما را کشته‌شده که بادها بر پیکر بی‌جانان می‌وزد.^۱

اگر بر حق بودید، مرگ در راه حق آسودگی از دنیا بود، اما شیطان شما را فریفت، از خدای عزوجل بترسید که از این دنیا که بر سر آن می‌جنگید، خیری نمی‌برید.^۲

خوارج چنان به ظواهر خود دل‌خوش بودند که خود را بهترین مردم می‌پنداشتند. امام ماهیت واقعی آن‌ها را بیان می‌کند. شما شریرترین مردمید و شیطان شما را از راه راست به سوی هدف‌های خویش پرتاب کرده و به گمراهی محکوم ساخته است، از پراکندگی بپرهیزید که انسان تنها بهره شیطان است چنانچه گوسفند تک‌رو طعمه گرگ.^۳

دعای امام پس از این که بارها خود را معرفی کرده بود می‌توانست برای آنان که خود را مقدس می‌شمردند هشداردهنده باشد. علاوه بر این که امام همان‌طور که در تمام مراحل زندگی خود از خداوند استمداد می‌جستند در این جنگ سخت نیز از خداوند منان درخواست یاری داشته‌اند. امام باقر علیه السلام؛ همانا علی علیه السلام در نبرد با خوارج چنین دعا کرد؛ بار خدایا ای پروردگار خانه آباد و بام برافراشته و دریای پرخروش و کتاب برنوشته از تو پیروزی می‌خواهم بر آنان که کتاب تو را فرا پشت خود افکندند و با سرکشی بر تو از امت احمد جدا گشتند.^۴

حق‌مداری؛ امام علیه السلام در سخنان و رفتار خویش لحظه‌ای از حق دست برنداشت با این که امام علیه السلام بسیار مشتاق اتحاد جامعه اسلامی و خاموش کردن آتش این فتنه بود اما برای رسیدن به این هدف جز از راه حق استفاده ننمود.

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۵۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۴۶. نهج البلاغه، خطبه ۳۶.

۲. طبری، تاریخ الامم و الملوک ج ۴ ص ۵۳.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

۴. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، ص ۱۲، ح ۳۷. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۳۸۱، ح ۶۱۱.

سخنگوی خوارج از علی (علیه السلام) خواست که او نیز مانند آنان توبه کند. علی (علیه السلام) فرمود: خدا شما را ناپود کند، آیا پس از ایمان به خدا و جهاد در راه خدا و هجرت با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به کفر اقرار کنم؟ در این صورت گمراهم و از هدایت‌شدگان نخواهم بود، بلکه به مردمانی سبک‌مغز، سفیه و نادان و نابردبار مبتلا شده‌ام و به یاری خداوند امیدوارم.^۱

امام (علیه السلام) حتی کمتر از لحظه‌ای در گفتار و رفتار از حق فاصله نگرفتند و این در رفتار امام (علیه السلام) نمود کامل داشت. امام (علیه السلام) بردگان و اموال خوارج را به صاحبانشان تحویل داد. چارپایان و جنگ‌افزارها و لوازمی را که در جنگ استفاده کرده بودند، در میان یاران خود قسمت کرد.^۲

آن‌جا که عده‌ای از یاران علی (علیه السلام) مقتولین را دفن کردند. وقتی خبر به امام رسید فرمود: آیا می‌کشید و بعد دفن می‌کنید حرکت کنیم.^۳

اخبار غیبی: یکی دیگر از روش‌های گفتمان امام (علیه السلام) استفاده از اخبار غیبی بود. ثابت شدن صدق این اخبار نشانه راست و حق بودن امام و باطل بودن گروه مقابل بود.

همیشه افرادی بوده‌اند که از قدرت تحلیل و شناخت کمی برخوردار بوده‌اند و برای شناخت حقیقت محتاج ابزارهای معنوی بوده‌اند. خوارج به‌سوی پلی که روی نهر بود حرکت کردند و نزدیک آن بودند. یاران امام به وی گفتند: آن‌ها از نهر گذشتند. امام فرمود: (هرگز عبور نخواهند کرد) دیده‌بانی فرستاد او برگشت و خبر داد که از نهر گذشتند، درحالی‌که میان آن‌ها و او رشته‌ای از نهر فاصله افکنده بود؛ اما دیده‌بان از بیم، به آن‌ها نزدیک نشده بود، علی (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند، از آن عبور نکرده‌اند و همانا پیش از پل هلاک خواهند شد. سپس خودش به‌سوی آن‌ها رفت و ایشان را بر کناره پل دید که هنوز از آن نگذشته‌اند. مردم با شنیدن گزارش‌های قبلی در گفتار امام (علیه السلام) تردید داشتند و برخی به شک افتاده بودند. چون دیدند که خوارج عبور نکرده‌اند، تکبیر سر دادند و حال خود

^۱. نهج البلاغه، خطبه ۵۸. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۶۳. دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۳.

^۲. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۶۶. الخطیب، البدایه و النهایه، ج ۱، ص ۱۳۶۷.

^۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۲۳.

را برای امام علیه السلام بازگو کردند. علی علیه السلام فرمود: (به خدا سوگند نه دروغ گفتم و نه به من دروغ گفته شده)^۱

امام علیه السلام بارها به خوارج، احادیث پیامبر و از جمله خبر از حضور ذوالثدیه در میان آنان را بیان کرد. علی علیه السلام فرمود: ای مردم! همانا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از قومی سخن گفت که از دین بیرون می روند، همانند تیری که از هدف بیرون رود و هرگز به آن باز نمی گردند، مگر که تیر به شکافش بازگردد؛ و ذوالثدیه که بر دستش گوشتی اضافه هم چون پستان گوسفند یا زن بود و بر آن مورویده بود را به یارانش نشان داد و قبلاً گفته بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است این شخص در میان از دین خارج شدگان است.^۲ پس از اتمام جنگ آن شخص را با همان ویژگی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود، یافتند.^۳

امیرالمؤمنین علی علیه السلام بارها فرمودند: به خدا سوگند از شما بیش از ده تن کشته نمی شود و آن ها بیش از ده تن زنده نمی ماند.^۴ پس از جنگ کشته های سپاه امام را شمردند ۷ نفر شدند.^۵

بیان خبرهای غیبی برای لشکریان خود امام، قوت قلب و عامل روشن شدن حقیقت بود، به گوش خوارج می رسید و برای آنان حق بودن امام علیه السلام را ثابت می کرد.

مقابله به مثل

یکی دیگر از روش های به کار برده شده از جانب امام که البته کمتر از روش های دیگر مورد استفاده واقع شد، روش مقابله به مثل بود. در این روش

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۳۴۵. نهج البلاغه، خطبه ۵۹. مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۳۱۷. طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۳۳۹. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۳۴۸.
 ۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۳۶. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۲۳. قطب رواندی، الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۲۲۷.
 ۳. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۰۹. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۰. الخطیب، البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۳۷۴. قطب رواندی، الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۲۲۷.
 ۴. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۲۱. نهج البلاغه، خطبه ۵۹.
 ۵. الخطیب، البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۳۶۷. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۲۳.

امام (علیه السلام) به مقابله با آنها می پرداخت و از روش رفتاری خود خوارج در برخورد با آنها استفاده می نمود. روزی امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای مردم خطبه می خواند، خوارج در اطراف مسجد لا حکم الا الله سر داده بودند. امام (علیه السلام) فرمود: «کلمه حق ارید بها الباطل» اگر سکوت کنند، ساکت می شویم اگر سخن گویند با آنها احتجاج می کنیم و اگر خروج کنند با آنها می جنگیم.^۱

بیشترین نمود این روش، در نبرد با خوارج بود. پس از اینکه امام به انحاء مختلف با آنها مدارا نمود و در آگاهی بخشی به آنها سعی بلیغی نمود. جاهلان از خوارج و کسانی که بر اثر تبلیغات سوء به دام خوارج گرفتار شده بودند متوجه شده، عده ای به امام (علیه السلام) پیوستند و تعدادی کناره گرفتند؛ اما عده ای از آنها به هیچ کدام از این روش ها به حقیقت روی نیاوردند و مخالفت خویش را با امام (علیه السلام) به جامعه اسلامی سرایت داده و به فساد در زمین پرداختند.

نمونه هایی از لجاجت خوارج در تاریخ هست که گویای آن است که برای عده ای از آنها، هیچ یک از روش ها کارگر نشد. این اختلاف منجر به جنگ شد. عده ای از آنها از همان ابتدای مخالفت فقط با جنگ راضی می شدند و در تمام این مدت مدارا و گفتمان و... از نظر خود منصرف نشدند؛ هنگامی که امام علی (علیه السلام) می خواست ابو موسی را برای داوری روانه کند، دو تن از خوارج؛ زرعه بن برج طائی و حرقوص بن زهیر سعدی، نزدش آمدند و گفتند: حکم تنها از آن خداست، امام فرمود: حکم تنها از آن خداست. حرقوص گفت: از خطای خویش توبه کن و از تصمیمت بازگرد و ما را به سوی دشمنان راهی کن تا با آنها بجنگیم. چندان که پروردگاران را دیدار کنیم. امام (علیه السلام) فرمود: از شما همین را خواستم و از من سربیزی کردید. همانا میان خود و ایشان پیمانی نگاشته ایم و شروطی نهاده ایم و عهدها و میثاق خویش بر آن بسته ایم؛ و خداوند فرموده است {چون با خدا پیمان بستید به آن وفا کنید و چون سوگند اکید خوردید آن را مشکند که خدا را ضامن خویش کرده اید و او می داند که چه می کنید} ^۲

^۱. طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۶. ابن اثیر، الکامل فی

التاریخ، ج ۳، ص ۲۱۲.

^۲. (نحل: ۹۰).

حرقوص گفت: این گناهی است که باید از آن توبه کنی. امام علیه السلام فرمود: این گناه نیست، بلکه ناتوانی در رأی و نظر است که من قبلاً برایتان گفتم و از آن نهی تان کردم. زرعه بن برج به او گفت: به خدا سوگند ای علی! اگر داوری مردان در کتاب خدای را رها نکنی، با تو می‌جنگم و در این کار، عنایت و خشنودی خدا را طلب می‌کنم. امام فرمود: وای بر تو! چه چیز تو را این‌گونه شقی کرد؟ گویا می‌بینم تو را که بر کشته‌ات بادها می‌وزند. زرعه گفت: دوست دارم که چنین باشد و رفتند.^۱

بنابراین ظهور این روش در نبرد با خوارج بود؛ پس از اینکه خوارج عبدالله بن خباب صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام را کشتند و شکم همسر باردارش را دریدند و سه زن از قبیله طی و نیز ام‌سنان صیداوی که از صحابی رسول خدا بود، را کشتند. این خبرها و این‌که آنان راه را بر مردم می‌گیرند، به علی علیه السلام و مسلمانان همراه وی، رسید. علی علیه السلام حارث بن مره عبدی را به سوی ایشان گسیل داشت تا صحت اخبار رسیده را دریابد و آن‌چه را می‌بیند، بدون کتمان به وی کتباً گزارش کند. پس حارث حرکت کرد، چندان‌که به نهر رسید تا از حال آنان آگاه گردد. خوارج به‌جانب وی روی کرده، او را کشتند. خبر به امیرمؤمنان علیه السلام و مردم رسید. جماعت نزد او برخاسته گفتند: ای امیرالمؤمنین چرا اینان را پشت سرمان وامی‌گذاری تا بر اموال و خانواده‌های ما چنگ اندازند؟ ما را به سوی این قوم روان‌ساز. پس هرگاه از کار خود با ایشان فارغ شویم، به سوی دشمنان شامی‌مان رهسپار می‌گردیم. پس علی علیه السلام این نظر را پذیرفت و فرمان حرکت داد.^۲

در گزارش‌های تاریخی آمده است که آنان در راه‌ها جلو مردم را می‌گرفتند و نظر آن‌ها درباره حکمیت را می‌پرسیدند. اگر بیزاری می‌جستند، رهایش می‌کردند

^۱ طبری، تاریخ طبری، ۶، ص ۱۷. بلاذری، انساب الاشراف ج ۳ ص ۱۲۹. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۱۲. الخطیب، البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۳۶۵.

^۲ طبری، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۱۹. بلاذری، انساب الاشراف ج ۳، ص ۱۳۶ و ۱۴۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۱۹. الخطیب، البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۳۶۶. دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۲.

وگرنه او را می‌کشتند و به این کار ادامه دادند تا وارد نهروان شدند.^۱

عبدالله بن شداد درباره علی (علیه السلام) به عایشه گفت: به خدا سوگند! به سوی خوارج لشکرکشی نکرد مگر پس از آنکه راه‌ها را گرفتند و خون‌ها ریختند و عبدالله بن خباب را کشتند و خون اهل ذمه را حلال شمردند.^۲

امام (علیه السلام) جنگ با خوارج را آخرین مرحله و بلکه برای موقعی می‌دانست که هیچ راه مدارا و... باقی نمانده باشد. به همین دلیل وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به کنار نهر رسید به خوارج پیغام داد: کشتگان برادرانمان را از میان خود به ما بسپارید تا در ازای کشتن آنان، قصاصشان کنیم. سپس من رهایتان می‌کنم و از شما دست می‌شویم تا با شامیان رویارو شوم؛ باشد که خدا دل‌هایتان را بگرداند و شما را به وضعی بهتر از این که اکنون دارید، بازگرداند. خوارج به امام (علیه السلام) پیغام داده، گفتند: ما همه، ایشان را کشتیم و همگی، خون آنان و شما را مباح می‌دانیم.^۳

ابن شداد می‌گوید: نزد عایشه رفتم؛ او گفت: ابوالحسن را چه می‌شود که یاران قرآن‌خوان خویش را می‌کشد؟ گفتم: ای ام‌المؤمنین! آن‌ها را نکشت مگر بعد از اینکه خون‌ها ریختند و راه‌ها بستند و خون اهل ذمه را حلال شمردند. عایشه گفت بگو به خدا قسم. گفتم به خدا قسم. گفت: آیا ذوالثدیه در میان آنان بود. گفتم: بله.^۴

امام (علیه السلام) تا آخرین لحظات از هیچ تلاشی برای هدایت آنان فروگذار نکرد. برای همین وقتی دو سپاه رویاروی هم صف‌آراستند و علی (علیه السلام) خود پیشاپیش آنان ایستاد تا بار دیگر با آن‌ها سخن بگوید تا شاید عده‌ای از آن‌ها از شقاوت رهایی یابند اما آن‌ها گفتند: با علی سخن نگوئید و پاسخش را ندهید، بشتابید به سوی لقاء پروردگارتان.^۵ امام (علیه السلام) باز هم از روی شفقت و مهربانی که داشتند،

^۱. دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۴۱. الخطیب، البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۳۶۶.

^۲. الخطیب، البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۳۶۳.

^۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۴۱. الخطیب، البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۳۶۷.

^۴. الخطیب، البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۳۶۳.

^۵. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۶۳.

ایشان را به بازگشت و توبه فراخواند و آنان پرهیز کردند و به سوی یاران او تیر انداختند.^۱

هنگامی که امام از هدایت آنها ناامید شد از آنجا که جنگ با آنها را ناخوش داشت و شاید می‌خواست به تمام عصرها بفهماند که علی بیش از همه مشتاق صلح و اتحاد جامعه اسلامی بوده است لذا فرمود: با آنها تا جنگ را با شما آغاز نکنند، نجنگید؛ زیرا بحمدالله شما کارتان بر اساس دلیل است و آغاز نکردن جنگ نیز حجت دیگری علیه آنان خواهد بود.^۲

جندب می‌گوید: ... وقتی به خوارج رسیدیم، آنان در اردوگاه خود بودند، آنجا را ترک نکردند. علی علیه السلام در میان یاران خود فریاد زد و آنان را به صف کرد. سپس دو بار از این طرف صف به آن سوی صف رفت؛ آن‌گاه فرمود: چه کسی این قرآن را می‌گیرد و نزد این مردم می‌رود تا آنان را به کتاب خدا (پروردگارشان) و سنت پیغمبرشان دعوت کند و خود کشته شود و او را بهشت پاداش باشد؟! احدی پاسخ نداد، مگر جوانی از بنی عامر بن صعصعه، علی علیه السلام به او گفت: تو کشته خواهی شد و به سوی ما باز نخواهی گشت تا این که تو را آماج تیرهای خود قرار دهند. جوان، درحالی که قرآن را در دست داشت، به سوی خوارج حرکت کرد، وقتی چنان به آنان نزدیک شد که صدایش را می‌شنیدند، به پا خاستند و جوان را پیش از آنکه بازگردد، هدف قرار دادند. مردی تیری به او زد. جوان رو به ما کرد و نشست. علی علیه السلام گفت: آنان را بکشید. جندب گوید: من با همین دستم پیش از آنکه نماز ظهر را به‌جا آورم، هشت نفر از آنان را کشتم. همان‌طور که علی علیه السلام گفته بود، از ما ده نفر کشته نشدند و از آنان ده نفر نجات یافتند.^۳ امام علیه السلام به جوان شهادتش را متذکر می‌شود تا او با اختیار خود با آگاهی به این عرصه قدم بگذارد.

^۱. ابن بکار، زبیر، اخبار موفقیات، ص ۲۸۴.

^۲. نهج البلاغه، نامه ۱۴، ص ۳۷۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۴۶. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ

ج ۳، ص ۲۲۳. الخطیب، البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۳۶۷. دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۶.

^۳. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۹۰، ح ۳۱۵۴۸.

بعد از جنگ نهروان شورش‌های متعددی به صورت پراکنده ایجاد شد که آن‌ها هم غالباً به جز جنگ راضی نشدند که با آن‌ها مقابله شد و شکست خوردند؛ امام به زید به حفصه که مأمور پیگیری امر خوارج شده بود نوشت: آنان را تعقیب کن و از مأمن و مأوای آنان خبر گیر چه اینکه آنان مسلمان نمازگزاری را کشتند. هرگاه به آنان رسیدی آنان را به سوی من برگردان و اگر سرپیچی کردند با آنان بجنگ و از خداوند برای غلبه بر آنان یاری خواه، زیرا آنان از حق جدا شده و خون مردم را ریخته و راه‌ها را ناامن کرده‌اند والسلام^۱.

بعد از شکست نهروانیان، اشرس بن عوف شیبانی در دسکره، با دویست تن بر علی شوریدند و به انبار روانه شدند. امام علی علیه السلام، ابرش بن حسان را با سیصد تن به سوی وی فرستاد و او با ایشان به نبرد پرداخت و اشرس در ربیع‌الثانی ۳۸ هجری کشته شد. سپس هلال بن علفه بر آشوبید و معقل بن قیس ریاحی او و یارانش را که بیش از دو هزار تن بودند، بکشت. قتل اینان در جمادی‌الاولی ۳۸ هجری بود. آن‌گاه اشهب بن بشر از قبیله بجیله، با یک‌صد و هشتاد تن شورش کردند که همگی کشته شدند. آنگاه سعید بن قفل تیمی از قبیله تیم بن ثعلبه در ماه رجب همراه دویست مرد شورش کرد که سعد بن مسعود هلاکشان ساخت. سپس ابو مریم سعدی تمیمی خروج کرد. سیصد یا چهارصد تن با او بودند که همگی عجم بودند به جز پنج نفر، امام سفیری را نزد او فرستاد و او را به بیعت و وارد شدن در کوفه فراخواند او نپذیرفت و گفت: بین ما جز جنگ نیست. امام شریح بن هانی را با هفت‌صد نفر فرستاد. اما با هجوم خوارج اینان از هم گسیختند. سپس امام خود حرکت کرد و پیشاپیش جاریه بن قدامه سعدی را فرستاد. جاریه خوارج را به فرمان‌برداری از علی فراخواند و از کشته شدن بیمشان داد؛ اما اجابت نکردند. علی علیه السلام هم به آنان پیوست و دعوتشان کرد؛ اما ایشان از او سر پیچیدند. پس همگی کشته شدند، جز ۵۰ نفر که امان خواستند و امام امانشان داد. در میان این خوارج ۴۰ مجروح بود که امام فرمان داد برای مداوا به کوفه ببرند؛ و اینان از دلیرترین خوارج بودند.^۲

در نبرد جمل، خریث سردسته مضریان در سپاه طلحه و زبیر بود و عبدالله بن

^۱. همان.

^۲ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۴۲. و بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۳۹ و ۲۴۸.

عامر، او را بر قریه‌ای در فارس گماشته بود. سپس به علی علیه السلام پیوست و چون ماجرای داوری پیش آمد، به مخالفت با علی علیه السلام برخاست و به یکی از مناطق فارس کوچید. شماری فراوان از مردم عرب و مسیحیان جزیه پرداز، با خیریت گرد آمدند. پس وی به مردم عرب فرمان داد که دیگر زکات نپردازند و از مسیحیان خواست که جزیه ندهد. در آن میان، مسیحیانی بودند به اسلام گرویده که چون این اختلاف را دیدند، مرتد گشتند و به یاری او برآمدند. پس ایشان با علی علیه السلام رویارو گشتند و به جنگ پرداختند و پس از چند جنگ و شکست‌هایی یا از یاران امام یا از آن‌ها بالاخره شرشان کنده شد. امام علیه السلام از خیریت علت روی گردانی‌اش را می‌پرسد و او مسئله داوری را بیان می‌کند.^۱

پس از جنگ نهروان آن‌گاه که خوارج کشته شدند به امام گفته شد، ای امیرمومنان همه آن جماعت هلاک گشتند. امام فرمود: نه! به خدا سوگند، همانا ایشان نطفه‌هایی هستند در صلب‌های مردان و زهدان‌های زنان، هر زمان یکی از آنان سر برون می‌آورد، سرش قطع می‌شود تا کسی از آن‌ها باقی نماند، جز مثنی دزد و غارتگر.^۲

امام باقر علیه السلام فرمودند: نزد علی علیه السلام از حروریه یاد شد. گفت: اگر همراه جماعتی قیام کردند یا با پیشوایی عادل درافتادند، با ایشان بجنگید؛ و اگر با پیشوایی ستم‌پیشه به مبارزه برخاستند، با آنان نجنگید؛ چراکه در این کار، دلیل دارند.^۳

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: علی علیه السلام با ۳ گروه خواهد جنگید... مارقین که همان گروه خوارج بودند که علی علیه السلام در نهروان با آنان جنگید.^۴ و همه در طول تاریخ بر این خبر متفق‌اند.^۵

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۳۲. ثقفی، الغارات، ج ۱، ص ۲۲۸. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۴۰۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۶۰. الخطیب، البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۳۶۸. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۸۷ ح ۳۱۵۴۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۴۳۳، ح ۶۴۱.

۳. ابن بابویه، علل الشرایع، ج ۱، ص ۶۳، ح ۷۱. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۴۵، ح ۲۵۲.

۴. ابن بابویه، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۲۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۴۸. طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۹۲.

۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۴۸.

نتیجه

خوارج گروهی افراطی و به ظاهر مقدس بودن که پیامبر گرامی اسلام ﷺ بارها ابعاد وجودی این گروه منحرف را سال‌ها قبل از ظهور آن‌ها برای مردم معرفی می‌کند. آنچه از روایات پیامبر در این زمینه به دست می‌آید آن است که شاخصه اصلی شناخت این گروه ظواهر بسیار مقدس آن‌ها و عدم پایبندی آن‌ها به حقیقت اسلام است این گروه انسان‌هایی کج‌فهم و منحرف هستند که انحراف آن‌ها از دین به خروج تیر از کمان تعبیر شده است که این نشانگر شدت دوری آن‌ها از دین است که اسم خوارج یا مارقین بر این گروه از این دست روایات گرفته شده است.

زمینه‌های پیدایش خوارج در همان سال‌های آغازین اسلام بود و زمان ظهور و گسترش آنان در زمان حکومت امام علی علیه السلام و پس از توطئه معاویه در جنگ صفین و جریان حکمیت بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام در برخورد با این جریان از روش‌هایی استفاده نمودند. روش مدارا یکی از روش‌های امام علیه السلام در برخورد با این جریان بود. در این روش امام علیه السلام با ندیده گرفتن و عدم مؤاخذه خوارج فرصت بازگشت و کسب آگاهی را به آنان داد. این روش از آن‌جاکه اتحاد جامعه اسلامی و آرامش و امنیت در اجتماع از اهمیت فراوانی برخوردار است تا واپسین لحظات و حتی در میدان نبرد هم بکار گرفته شد. با این روش تعداد زیادی از خوارج به دامن جامعه اسلامی بازگشتند.

روش دیگری که از اصلی‌ترین روش‌ها بود و در آگاهی بخشی به خوارج و هم‌چنین شناسایی آنان به امت اسلام و اعطای بصیرت در شناخت این گروه از افراد بسیار مؤثر بود، روش گفتمان است. در این روش امام به گفتگوی با خوارج می‌پردازد و این روش را با شیوه‌های مؤثری چون استفاده از اشخاص سرشناس، استدلال با قرآن، استدلال با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، تکیه بر بدیهیات عقلی، استفاده از ابزار معنوی همچون اخبار غیبی و... ارائه نمود. هم‌چنین امام علیه السلام این روش را با معرفی خود در گفتگو با خوارج و با پرده‌برداری از ماهیت خوارج تأثیرگذارتر نمود. استفاده از این روش در بازگرداندن تعداد زیادی از جاهل‌ان و

فریب‌خوردگان به امت اسلام مؤثر بود. عده کمتری از خوارج از روی عناد و لجاجت و خودپرستی با هیچ‌یک از این روش‌ها به خود نیامدند و به فساد در روی زمین پرداختند. آن‌ها تعدادی از مسلمین را که دو نفر از آن‌ها از صحابی پیامبر بود کشتند و به ایجاد ناامنی و ... پرداختند و در نهروان با امام علیه السلام به جنگ پرداختند. در این نبرد امام علیه السلام به پیروزی رسید و البته بعد از نهروان شورش‌های پراکنده‌ای ایجاد شد و چون هیچ‌یک از روش‌های امام علیه السلام برای آن‌ها کارساز نشد همه‌شان سرکوب شدند. امام علیه السلام از وجود امثال این گروه در نسل‌های آینده خبر می‌دهد؛ بنابراین این روش‌ها می‌تواند ابزار مناسبی برای رفتار با این گروه‌ها باشد.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

نهج البلاغه، مترجمان محمدجعفر امامی و محمدرضا آشتیانی زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی، مدرسه الامام علی بن ابیطالب، قم، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۱ ش.

ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، مصحح و محقق محمد ابوالفضل ابراهیم، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.

ابن الخطیب، عمادالدین، البدایه و النهایه، محقق حسان بن عبدالمنان، بیت الافکار الدولیه، عمان، ۲۰۰۴ م.

ابن بکار، زبیر، اخبار موفقیات، مترجم اصغر قائدان، چاپ و نشر بین الملل، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۶.

ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرایع، کتاب فروشی داوری، قم، ۱۳۸۵ ش.
احمدی میانجی، علی، مکاتیب الائمہ، مصحح مجتبی فرجی، دار الحدیث، قم، ۱۴۲۶ ق.

اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمہ، محقق سیدهاشم رسولی محللاتی، بنی هاشم، تبریز، ۱۳۸۱ ق.

بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، ترجمه طاهر لاورژه، مؤسسه انتشاراتی حسینی اصل، ارومیه،

بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، دارالفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.

ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، محقق عبدالزهرا حسینی، دارالکتب الاسلامی، قم، ۱۴۱۰ ق.

حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، محقق مؤسسه آل البيت، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۱۳ ق.

الخرسانی، محمد ابن حبان، اسامه ابن زید، الاحسان فی تقریب صحیح ابن حبان، سوریه، چاپ اول، بی تا.

دینوری، احمد بن محمد، اخبار الطوال، محقق محمد مهدوی دامغانی، نشر نی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۶.

شامی، یوسف ابن حاتم، الدرر النظیم فی مناقب الائمہ اللهمیم، جامعه

- مدرسین قم، ۱۴۲۰ ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری باعلام الهدی، مصحح مؤسسه آل البيت، آل البيت، قم، ۱۴۱۷ ق.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک، استقامه، قاهره، ۱۳۵۸ ق.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، دار الفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
- طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الاحکام، مصحح حسن الموسوی خراسان، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ ق.
- طوسی، محمد بن الحسن، رجال الطوسی، مصحح جواد قیومی اصفهانی، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعه المدرسین بقم المقدسه، قم، ۱۳۷۳ ش.
- عاملی، سیدجعفر مرتضی، امام علی و خوارج، مترجم محمد سپهری، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، تهران، بی تا.
- قطب راوندی، سعید بن هبه الله، الخرائج و الجرائح، مصحح مؤسسه الامام المهدي، مؤسسه الامام المهدي، قم، ۱۴۰۹ ق.
- قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، هجرت، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۰ ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، محقق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ ق.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۴ ق.
- مجلسی، محمدتقی بن مقصود علی، روضه المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه، مصحح حسین موسوی کرمانی و علی پناه اشتهااردی، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، قم، ۱۴۰۶ ق.
- مفید، محمد بن محمد، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، محقق و مصحح مؤسسه آل البيت، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق.
- میرداماد، محمد بن محمدباقر، الرواشح السماویه فی شرح الأحادیث الإمامیه، دارالخلافة، قم، ۱۳۱۱ ق.
- هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، مترجم حسن حسن زاده آملی و محمدباقر کمره ای، محقق ابراهیم میانجی، مکتبه الاسلامیه، تهران، بی تا.
- الهندي، علاء الدين المتقی بن حسام الدين، کنز العمال فی سنین الاقوال والافعال، مؤسسه الرساله، بیروت، بی تا.